



## چرا روشن‌فکران لیبرالیسم را دوست ندارند

ریمون بوڈن  
مرتضیٰ مردیہا

# چرا روشن فکران لیبرالیسم را دوست ندارند



بنگاه ترجمه و نشر  
کتاب پارسه

سرشناسه: بودون، رمون، ۱۹۴۴ - م. Boudon, Raymond  
عنوان و نام پدیدآور: چرا روشنفکران لیبرالیسم را دوست ندارند/ ریمون بودن / ترجمه مرتضی مردیها  
مشخصات نشر: تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه ۱۴۰۲  
مشخصات ظاهری: ۲۴۰ ص  
شابک: ۷-۹۱۳-۹۱۳-۲۵۲-۶۰۰-۹۷۸  
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا  
یادداشت: عنوان اصلی: Pourquoi les intellectuels n'aiment pas le libéralisme  
موضوع: آزادیخواهی -- فلسفه / روشنفکران -- نگرش‌ها  
شناسه افزوده: مردیها، سیدمرتضی، ۱۳۳۹-، مترجم  
رده‌بندی کنگره: ۴۱۳۹۵ ج ۸۷ / JC۵۷۴  
رده‌بندی دیویی: ۵۱/۳۲۰  
شماره کتابشناسی ملی: ۳۰۳۲۲۰



## چرا روشنفکران لیبرالیسم را دوست ندارند

ریمون بودن  
مرتضی مردیها  
آماده‌سازی و تولید:  
بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه  
طراحی گرافیک: پرویز بیانی  
نوبت و شمارگان: چاپ اول ۱۴۰۲، ۱۱۰۰ نسخه

همه حقوق چاپ و نشر برای بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه محفوظ است.  
هرگونه اقتباس از این اثر، منوط به دریافت اجازه کتبی از ناشر است.

### بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه

تهران، خیابان انقلاب، خیابان فخررازی، خیابان شهدای ژاندارمری شرقی، پلاک ۷۴،

طبقه سوم، تلفن، ۰۵ ۶۶۴۷۷۴۰۵

@ketabeparseh





## ریمون بودن (۱۹۳۴-۲۰۱۳)

جامعه‌شناس و فیلسوف فرانسوی

از دیگر آثار او: منطق کنش اجتماعی، روش‌های جامعه‌شناسی، ارزیابی انتقادی نظریه‌های تغییر اجتماعی، آموزش، فرصت و نابرابری اجتماعی و...



ترجمهٔ این کتاب را تقدیم می‌کنم به  
سوادِ اعظمِ روشنفکران لیبرال‌ستیزی که  
قدرتِ خلاقِ فکرِ خود را برای نوشتن  
فصولی از تاریخ جنون به کار گرفتند



## فهرست

۱۱	مقدمه مترجم بر انتشار تازه
۱۳	مقدمه مترجم
۳۱	مقدمه نویسنده
۳۳	پیشگفتار
۳۷	بخش اول: عقاید لیبرالستیز از کجا می آیند
۱۳۹	بخش دوم: چگونه عقاید لیبرالستیز رواج و رونق می گیرند
۲۱۷	بخش سوم: فردا؟
۲۳۱	منابع
۲۳۷	نمایه





## مقدمه مترجم بر انتشار تازه

دربارهٔ این که چرا این کتاب، همچون موارد متعددی از کتاب‌های دیگر من، چند سالی امکان تجدید چاپ پیدا نکرد، در جایی چیزی گفته‌ام و مکرر نمی‌کنم. مشکل بر سر ناشرانی بود که یا شور شیدایی در جلب و جذب پیدا می‌کردند و سپس ناگهان آن را از دست می‌دادند یا هم مداخلات غیر حرفه‌ای و ایدئولوژیک برخی دیگر. بگذریم. هر چه بود تصور می‌رفت این کتاب در جلب مخاطب خیلی ناتوان نماید و البته تا حدی چنین هم شد و ظرف یکی دو سال از آن استقبال مناسبی صورت گرفت. کوتاه‌زمانی پس از انتشار باز خورده‌های خوبی گرفتم. به‌ویژه، در باب سبک و سیاق ترجمه، هم از سوی اهل فن و هم خوانندگان، همدلی‌هایی دست داد. باری، پس از آن دیگر نبود تا معلوم شود شبیه کتاب‌هایی چون فایده‌گرایی است که تقریباً علی‌الدوام منتشر می‌شود یا برخی دیگر که از چنین بختی کمتر برخوردار بوده‌اند. امکان این البته بود که خیلی زودتر به انتشار دوبارهٔ آن اقدام کنم، باری، حقیقت امر این بود که دچار مقادیری فقد انگیزه هم بودم. تا این که بر اثر اصرار و پیگیری دوست گرامی‌ام، مهدی‌خان تدینی، قرار بر این شد

۱۲ ■ چرا روشنفکران لیبرالیسم را دوست ندارند

که انتشار جدید این اثر را به بازار عرضه کنیم.

برنامه‌ای برای تجدیدنظر و حک و اصلاح ترجمه یا مقدمه نداشته‌ام، پس، به جز برخی موارد ویرایشی، تغییری در متن رخ نداده است. با توجه به فضای نسبتاً مساعد و روبه‌رشدی که در سال‌های اخیر برای ترجمه و انتشار کتاب‌های متفکران و نظریه‌پردازان خوش‌فکر و اهل اعتدال فراهم آمده است، امید می‌برم که کتاب حاضر، چنانچه موانع محتمل پیش رو را پشت سر بگذارد، برای مشتاقانی که در این مدت سراغ آن را می‌گرفتند و هم برای آنان که به تازگی با آن آشنا می‌شوند، کارساز افتد.

## مقدمه مترجم

### درباره موضوع

گمان نمی‌کنم در مورد اصل این مدعا که روشنفکران لیبرالیسم را دوست نمی‌دارند تردیدی وجود داشته باشد. مثل هر موضوع دیگری، در اینجا هم می‌توان باریک‌اندیشی کرد و گفت راست بودن یا نبودن و به‌طور کلی اعتبار این مدعا بستگی دارد به تعریفی که از روشنفکران و لیبرالیسم داده می‌شود. این حرف غلطی نیست، اما هر تعریفی که از این کلمه‌ها و اصطلاحات بدهیم، و دامنه‌فراگیری آن‌ها را کم و زیاد یا ترمیم و اصلاح کنیم، تردیدی نیست که سواد اعظم کسانی که روشنفکر دانسته می‌شوند، کم یا بیش، از لیبرالیسم فاصله دارند. بنابراین، پرسش از علت آن، پرسش معقولی است. حال اگر بر این اضافه کنیم که لیبرالیسم مهم‌ترین نظام سیاسی-اقتصادی دنیای معاصر است و عموم جوامع توسعه‌یافته و عمده جوامع در حال توسعه، با همین نظام اداره می‌شوند، و نیز این که روشنفکران بر افکار و احساسات عمومی مردم و این که امور را چطور تحلیل کنند، چه بخواهند و چه بگویند، تأثیر دارند، طرح این پرسش اهمیت و ضرورت خود را نشان می‌دهد.

این حقیقت دارد که دورهٔ کسانی که روشنفکری را انگار حرفهٔ خود می‌دانستند و قبایی که به نشان دوخته شده، با اهداف دهان‌پرکنی چون بیان حقیقتِ حقه و نجات انسان، به تدریج به سر آمده است. دیگر از آن مشاهیری که، گاه یک‌تنه، چشم و چراغ کشوری و بلکه دنیایی بودند، و هر حرف و خطی از آنان مثل زر سرخ دست‌به‌دست می‌شد که در آن برای این که چه چیز درست است و چه باید کرد، تعیین تکلیف می‌کردند، خبر چندان نیست. نه فقط به این دلیل که دوران ایدئولوژی به سر آمده یا فضای آن تنگ شده، و دیگر کمتر کسی به آن منش‌ها و روش‌ها و آن مدعیات و مواعید باور دارد، بلکه به این دلیل هم که سواد عمومی گسترده شده و آدم‌ها بیشتر خواهان اخبار و مواد خام هستند تا خودشان امور را تحلیل کنند، تا این که دیگران به شکل بسته‌بندی شده تحویلشان دهند. این نیز حقیقت دارد که فضاهایی که غالباً مستعد پروردن روشنفکران بوده‌اند، یعنی دانشگاه‌ها، دفاتر و مراکز روزنامه‌ها و مجلات، و کارگاه‌ها و محافل هنری، به طور روبه‌رشدی بیشتر نگران جنبه‌های حرفه‌ای کار خود شده‌اند؛ بیشتر ملتفت شده‌اند که بی‌مایه فطیر است، و حتی اگر اظهار نظر روشنفکرانه منظور اصلی آن‌ها هم بوده باشد، برای برد بیشتر آن محتاج این‌اند که پشتوانه‌ای از کارآمدی داشته باشند؛ هم به این معنا که وقتی کسی اعتبار حرفه‌ای داشته باشد، شخصیت مهم‌تری دانسته می‌شود و سخنش بیشتر مورد توجه است؛ و هم به این معنا که خبرویت علمی و حرفه‌ای، احتمال گفتن سخنان کم‌ارز و اظهار نظرهای آرزومدار و نظرپردازی‌های، به شکل بدجوری، معطوف به جلب توجه را کم، و اعتماد بیشتری جلب می‌کند.

علاوه بر این دو، یک حقیقت دیگر هم هست و آن این که، دنیا روزبه‌روز شلوغ‌تر شده و روشنفکران هم، مثل بسیاری چیزهای دیگر، دچار افزایش کمیت بوده‌اند. دانشگاه انبوه، که محصول نیمهٔ دوم قرن بیستم در کشورهای

صنعتی و به دنبال آن در دیگر کشورها بوده است، نه فقط تعداد دانشجویان که تعداد اساتید را هم افزایش داده و ناگزیر رقابت میان آنان سخت تر شده و این باعث شده، حتی در میان برترین‌ها، تعداد بیشتری به میزان کمتری دیده شوند. در حوزه‌های هنری و رسانه‌ها هم همین روال دیده می‌شود: افزایش تعداد و ناگزیر کاهش امکان برجستگی و پیشرفت و مشارالیه شدن. به ویژه که انگار حرف‌های بزرگ زده شده است، تا حدی شبیه این که جغرافیای زمین کشف شده و دیگر مثل ماژلان و کلمبوس شانس ظهور کمتری دارد. همه این موارد گویا در سبب‌سازی برای یک چیز همکاری کرده‌اند: کم‌رنگ شدن روشنفکران. کمتر می‌توان مثل گذشته‌ها از کشف حقایق بزرگ خبر داد و راجع به هر چیز مهمی اظهار نظرهای قاطع کرد و آرزو را جای برنامه عرضه کرد و فرمول‌های ساده و جذاب برای حل مشکلات بزرگ و بغرنج داد و انتظار اقبال عام هم داشت. زمانی بود که گفته می‌شد ریشه همه فلاکت‌ها در زمین جهل است؛ گمشده خلاق «آگاهی» است، و نقشه این گنج در جیب روشنفکر. با ما باشید، آگاه شوید تا رستگار شوید. الان سه اتفاق افتاده است که این مدعا را لاق و لغو و لرزان و لغزان نشان می‌دهد: آگاهی به وفور و به قیمت ارزان در همه جا دسترس است؛ نیز بسیاری متوجه این شده‌اند که بخش‌هایی از آن آگاهی موعود روشنفکران اصلاً آگاهی نبود، ضد آگاهی بود؛<sup>۱</sup> و سوم این که آدمیان با دست یافتن بیشتر به آگاهی، بیشتر می‌فهمند که باید انتظارشان را از آن محدود کنند. مشکلات بشر بیشتر ناشی از نتوانستن است تا ندانستن. دانایی گاهی توانایی است، اما نه همیشه و در هر مسئله. از این مهم‌تر، حتی توانایی هم از پس حل همه مشکلات بر نمی‌آید؛

---

۱. مارکس جمله معروفی دارد که همه شنیده‌ایم: ایدئولوژی فریب دوران است. گمان نمی‌کنم هیچ متفکری در تاریخ به این زیبایی حاصل کار خود را توصیف کرده باشد.

چون ذات زندگی تراژیک است. به دست آوردن هر چیزی حسنی دارد و عیبی؛ و هر چه حسن بزرگتر عیب هم. در قلۀ توانایی هم، هر چیز که در دست ما است همین دو رویه را دارد. کمترین دلیلش این که هر چیزی وقتی به دست آمد دیگر آن ارج و اهمیتی را ندارد که وقتی نبود داشت.

به این دلایل می توان گفت که اگر قرن بیستم، به درستی، قرن روشنفکران نام گرفت، قرن بیست و یکم قرن آنان نیست.

با وجود این، تأملی در اینجا ضروری است: هر چند تأثیر مستقیم و متمرکز و متراکم روشنفکران کم شده است، اما دانشگاهیان و هنرمندان کماکان گروه مرجع اند و با جهتگیری خود، هر چند غیر مستقیم، و با اظهار نظر خود، هر چند چندلایه و محتاطانه، بر جامعه اثر می گذارند؛ از این گذشته، تحلیل های آنان که در کتابها و مقالات یافت می شود، گرچه از وزانت و بیطرفی و پیچیدگی و انصاف بیشتری برخوردار می شود، اما نهایتاً گرایش سیاسی و جهتگیری فکری آنان ردپای خود را، هر چند نرم و ناپیدا، باقی می گذارد. نقش روزنامه نگاران (در معنای گسترده کلمه به معنی اصحاب رسانه، که بخشی از روشنفکران به شمار می روند) که روشن تر است: با وجود این که بیش از پیش حرفه ای عمل می کنند تا ایدئولوژیک، نهایتاً اخبار و اطلاعات از دست و زبان آنها است که به مردم می رسد. هر چقدر هم جهتگیری به سمت خیر باشد تا تحلیل و هر چقدر هم در ارائه تحلیل و توضیح، جانب تعادل و توازن فرو گذاشته نشود، نمی توان نقش رسانه، یعنی خبرنگار و دبیر و سردبیر و مدیر مسئول، را در انتخاب «خبرهای مهم» و «تحلیلگران معتبر» ندید. از این گذشته، همه آن چیزهایی هم که گفتیم زمانش دیگر گذشته است، در همه جا به یک اندازه نگذشته است. بنابراین، هر چند نه به اندازه گذشته، اما دشمنی کثیر یا اکثری از روشنفکران با لیبرالیسم هم وجود دارد و هم اثر. برای همین هم بررسی علل و انگیزه های آن مهم است.

نویسنده در مقدمهٔ خود به بعضی نام‌های مشهور که به این موضوع پرداخته‌اند، اشاره کرده است، باری به رغم اهمیت موضوع، فراوان نیستند کسانی که در بارهٔ این موضوع نوشته باشند؛ و خود این نشانه‌ای است بر دوری روشنفکران از لیبرالیسم. گویا این خللی و عیبی دانسته نشده که زیاد به آن پرداخته شود؛ یا اگر هم گاه پرداخته می‌شود، زیاد به چشم نمی‌آید؛ خصوصاً در کشوری مثل ما. به عبارتی، گویا برای بسیاری، این وضعیت عادی و منطقی است و همان است که باید باشد. اصلاً ادبیاتِ شورمندِ روشنفکریِ کلاسیکِ خود را همین‌گونه معرفی می‌کند: روشنفکر کسی است که درد مردم دارد؛ مردمی که خوب‌اند ولی خطا می‌روند و روشنفکر دنبال آگاهی‌بخشی و هدایت و هم گرفتنِ داد آنان است. راهِ اینِ تحریضِ مردم و برآغالیدنِ آنان است به مبارزه با کسان و چیزهایی که عامل و علت بینوایی و شوربختی و تحقیر اکثریت ناکامیاب است؛ چون نظم موجود که در آن اینهمه نابرابری و ناکامی هست نظم لیبرالی است، پس علت همان است. معلوم است که با چنین مقدماتی، لیبرالیسم و نظام بازار دشمنِ اصلی است، یا لاقِل دوست نیست. از سوی دیگر، بسیاری از دوستان لیبرالیسم هم، که راستی و درستی یا لاقِل ناگزیری و جایگزین‌ناپذیریِ آن را بدیهی می‌دانند و به سخنان روشنفکران در نقد و نقض آن اعتنایی نمی‌کنند، به‌ویژه که آن سخنان را بسا غیر عقلایی و آن سخنوران را بیش از حد معتمد به نفس می‌بینند، باین حال، در نجابتِ خود نه زیاد زور درگیری می‌بینند نه ذوقِ زورورزی. علی‌الخصوص که برای درافتادن با جریان مسلطِ روشنفکریِ گویا بایست مقادیر معتناهی خونسرد بود و از انواع و انبوه حمله‌های ناگهان و ناباور نهراسید. بر این مبنا، گویا کسی می‌تواند این سوال را یک سوال جدی و علمی تلقی کند که هم لیبرالیسم را چیز بدی نداند و هم روشنفکران و موضعشان در این باره را جدی بگیرد، و هم فشار برخی مهاجمات را طاق‌آورَد؛ که گویا مجموعهٔ پرتعدادی نبوده